

او از رمز تلفن همراه خود که خانواده تا به حال موفق به بازکردنش نشده بودند، می‌گوید. از محل نگهداری دفتر سررسید حساب و کتاب‌های دفتری مغازه و نشانی فایل‌های اسکرین‌شات رسیده‌ها و بدهی‌هایش.

وقتی با آقای عباس موزون در مورد این روایت گفت و گو کردیم، او این اتفاق را تأیید کرد. او گفت حسن شتابان به خانه می‌رود. ۳۰-۴۰ نفر از اقوام و آشنایان حضور داشتند و حسن، همان جاحرف‌های عمورا مو به موی تکرار می‌کند. حرف‌هایی که تا آن لحظه کسی نمی‌دانست و گواهی بر صداقت اتفاقی بود که برای حسن افتاده؛ ولی چون این افراد هر کدام از شهرهای مختلف بودند، امکان گرد هم آوری یا مصاحبه با تمام شاهدان در برنامه زندگی پس از زندگی فراهم نبوده است. حسن تعریف می‌کرد، وقتی به هوش آمده، ترسیده و وحشت زده و دوان دوان به سمت خانه رفته است. در مسیر برگشت، وقتی داشته در عرض خیابان می‌دویده، ماشینی به سرعت به سمتش آمده است. اینجا، بار دیگر عمویش را می‌بیند که سعی دارد او را از خطر حفظ کند. او دوباره ظاهر شده و به حسن در مورد ماشین هشدار می‌دهد یا ماشین

رانگه می‌دارد. آقای موزون که ناباوری مرا از این بخش روایت

دید، توضیح داد بین تجسم و تجسد تفاوت است. در

تجسد، ارواح، توانایی حرکت دادن اشیا و تأثیر روی

عالم ماده را دارند؛ در حالی که تجسم، متفاوت است

و این بازگشت‌ها اکثر از جنس تجسم است.

خانواده حسن تعریف می‌کردند وقتی حسن به

خانه می‌رسد، تا دقایقی قدرت تکلم نداشته

و با لکنت اسم عمو محمد را به زبان

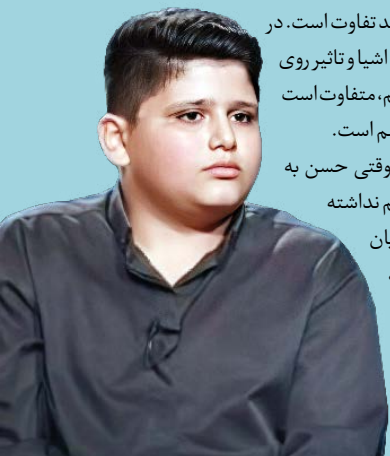
می‌آورده و بعد از زبان باز کردن،

همه در شگفتی فرو رفته‌اند و پیگیر

رسیدگی به حق الناس‌هایی

شدند که به گردن عموی بازاری

و نان حلال خور او بوده، شدند.



روایت حسن زارع‌نیا، نوجوانی که تجربه مشاهده روح عمویش را داشته است

عمو به این دنیا بازگشت!

ببینند که در چنین موقعیت‌هایی کنترل‌گری رسانه از هر وقتی مهم‌تر می‌شود. آقای موزون توضیح داد که دیدن بازگشت ارواح به دنیای مادی، اتفاقی است که نقطه عطف در زندگی افراد می‌شود و مانند چاقویی دولبه، گاه رشد افراد را رقم می‌زند و گاهی نیز قساوت قلب و نزول. حسن فقط ۱۲ سال داشت زمانی که با پدرش تماس گرفتند و گفتند در یک تصادف ناگهانی، عموی حسن، به دیار حق شتافته است. همگی راهی روستای پاچیان شدند تا در مراسم کفن و دفن عمو شرکت کنند؛ بی‌آن که بدانند، حسن قرار است بزرگ‌ترین بار را بردارد.

حسن زارع‌نیا، تعریف می‌کند در میانه مراسم، در حالی که سخت دلتنگ عمو بوده، با برادرش بر سر تلفن همراه، دعوایی سر می‌گیرد و همین اتفاق، صبرش را لبریز می‌کند. با پای پیاده، گریه‌کنان خود را به مزار عمو می‌رساند. از عمق وجود، اسم عمو را چند بار فریاد می‌زند که یکباره، عمو را بالای سر مزار می‌بیند، با همان چهره مهربان همیشگی. با کت و شلوار و سر و بدن خونی. حسن روی نیمکت فلزی کنار نشسته بود و به محض دیدن این صحنه احساس جدایی از جسم خود می‌کند. مثل سوم شخصی، روح خود را می‌بیند که از بدن جدا شده. از طرفی از بالا می‌بیند که روبه‌روی عمو نشسته و قادر به هیچ حرکتی نیست در حالی که جسمش روی مزار افتاده.

بعدها وقتی از حس ترس او در آن لحظه پرسیده بودند، می‌گفت نه از عمویش می‌ترسیده و نه از حرف‌هایش. ترس او از دیدن خود، در چند لایه متفاوت بوده.

عمو و حسن، با هم وارد مکالمه می‌شوند و عمو، حرف‌های ناگفته‌ای را به برادر زاده‌اش می‌گوید. حرف‌هایی که اعتماد ما را به این روایت به دست می‌آورد.

روایت‌ها از بازگشت مردگان به این جهان و کمک خواستن از این دنیایی‌ها یکی دو تا نیست؛ از جوانی به نام ایمان عبدالمالکی که در کما، رفیق

شهیدش را دید تا روایتی از نوجوانی به نام حسن زارع‌نیا که در این شماره از او نوشتیم.

بازگشت رفتگان، حلقه وصل این روایات به یکدیگر است و چرایی آن هم محل بحث! این خاطرات در ذهن ما حفره‌هایی ایجاد کرد که به دنبال جواب، سراغ آقای عباس موزون، مجری برنامه «زندگی پس از زندگی» رفتیم. با ایشان گفت و گو کردیم تا در روایت حسن زارع‌نیا روشن‌گری بیشتری داشته باشیم. روایتی که قبلاً، در برنامه زندگی پس از زندگی پخش شد اما به علت کوتاهی زمان برنامه، بخش‌هایی از آن ناگفته ماند که در این صفحه، ما روایتگر آن هستیم.

شما هم تا به حال به این فکر کرده‌اید که بازگشت رفتگان، به اینجا چرا و چطور صورت می‌گیرد و آیا این افراد ویژگی‌های خاص و متمایزی از دیگران دارند؟ کسی که با روحی ارتباط برقرار می‌کند، چطور؟

او که در این حوزه پژوهش کرده است، برای مان مشخص کرد در این موضوع به قطعیت نمی‌توان سخن گفت ولی بیشتر افرادی که چنین تجربی داشته‌اند، دارای زمینه‌ای مثبت بوده‌اند. هر چند این خطر وجود دارد که مخاطب ناآگاه، این افراد را صاحب توانایی‌های ماورایی مثل فکر خوانی و پیش‌بینی آینده و غیب‌گویی و...



فاطمه پورابراهیم

نوجوانه

فیلم‌هایی درباره بازگشت قهرمانان

و اینک آخر الزمان

بازگشته (The Revenant)

بازگشت قهرمان؛ همیشه یکی از الگوهای مرسوم و پرطرفدار سینما، الگویی بود که در آن قهرمانی زخم خورده از راه می‌رسد و حق خودش و دیگران را می‌گیرد. این الگویی بود که همچنان هم میان فیلمسازان محبوب است و هر از چندگاهی فیلمی با همین محوریت می‌بینیم. قهرمانی قدرتمند که هیچکس حریفش نیست؛ طوری تیراندازی می‌کند که هیچ حشره‌ای در هوا جرأت پرواز پیدا نکند. او گاهی در فیلم‌هایی با ژانر وسترن، کلانتری خوش چهره است. اسبی دارد که انگار با سوخت هیدروژنی کار می‌کند و بی‌خستگی به تاخت می‌رود.

این جور چیزها هیچ وقت در جهان واقعی دیده نمی‌شوند یا دست‌کم ما چشم‌مان به آنها نخورده است یا اینکه برای مثال فقط از آنها نامی شنیده‌ایم اما هر چه که هست ما عاشق این جور قصه‌ها هستیم.

گاهی هم قصه‌های واقعی آن قدر جذاب می‌شوند که فیلمسازها به سرشان می‌زند که بروند سراغ این قصه‌ها و به تصویر بکشندشان؛ حتی اگر به تصویر کشیدنش کار آسانی نباشد.

قصه‌ای مثل ماجرای فیلم «revenant» قصه شکارچی‌ای زخم خورده که همراهانش در جنگلی برفی رهاش می‌کنند، چرا که زخمی کاری برداشته است اما این تمام ماجرا نیست؛ پسر این شکارچی که نقشش را دی‌کاپریو بازی می‌کند هم به دست یکی از این افراد کشته می‌شود. ما در فیلم همراه دی‌کاپریو هستیم تا بازی درخشانش را تماشا کنیم و ببینیم که آیا می‌تواند جان سالم به در ببرد و به شهر بازگردد تا انتقام پدرش را بگیرد؟

فیلم «بازگشته» در سال ۲۰۱۵ از

روی قصه‌ای واقعی

ساخته شد؛ قصه‌ای

که به همین ترتیب

سال‌ها پیش رخ داده

بود. فیلمی که در اسکار

شرکت کرد و کاندیدی

جوایز بسیاری شد که

شاید مهم‌ترین جایزه

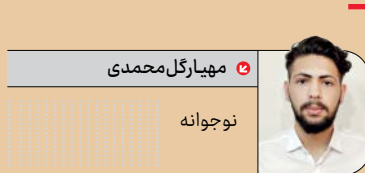
بهترین بازیگر مرد بود که

به نقش اصلی فیلم یعنی

دی‌کاپریو اهدا شد.



خط وصل معرفی این شماره، آخر الزمان است؛ موضوعی که ناخواسته برای همه مردم جهان جالب و توجه‌برانگیز است؛ اتفاقی که ما چیزی از آن نمی‌دانیم اما حساسی ذهن‌مان را به خودش مشغول کرده است. آن قدر که در موردش بارها نوشته‌ایم و ساخته‌ایم و خلق کرده‌ایم. ایده‌هایی که گاهی جذابند، گاهی ترسناک و گاهی هم خیال‌مان را از آخر و عاقبت این دنیا راحت می‌کنند. در این شماره چند فیلم آخر الزمانی پرداخته‌ایم و در کنارش هم به موضوع بازگشت؛ موضوعی که می‌شود در صفحات دیگر این شماره بیشتر از آن خواند.



مهیار گل محمدی

نوجوانه

لطفا ساکت باشید (فیلم: یک مکان ساکت)

هیچ صدایی نباید شنیده شود. اینک آخر الزمان این طور از راه رسیده است که همه چیز باید در سکوت محض اتفاق بیفتد و الا موجوداتی در کمین هستند، تشنه به خون آدمیزاد که تنها کافیسست صدایی به گوش‌های تیزشان بخورد، آن وقت است که بی‌درنگ خودشان را به محل تولید این صدا می‌رسانند. این بی‌صدا بودن زندگی را مختل می‌کند. یعنی خیلی از فعالیت‌های روزمره‌ای که حالا بی‌آنکه فکر کنیم، ممکن است هیولایی با شنیدن صدایش به جان‌مان بیفتند، انجام می‌دهیم. در آن شرایط و دنیا حتی نمی‌توانیم با هم صحبت کنیم. تنها واژه بین‌مان همان یک کلمه «هیس!» می‌شود. البته این شرایط برای درونگراها یک جورایی مزیت است. سکوت اجباری بی‌آنکه بخواهند خودشان را خسته کنند برای فرار از هم، همه انرژی مصرف کنند.

فیلم «a quiet place» یا «یک مکان ساکت» همین قصه را روایت می‌کند. خانواده‌ای در آخر الزمان که مجبورند برای حفاظت از جان‌شان ساکت بمانند. شاید این رعایت سکوت برای اعضای بزرگ‌تر خانواده یعنی پدر و مادر آسان‌تر باشد اما

برای بچه‌ها چطور؟ آنها مجبور به انجام کاری هستند که هنوز درکی از آن ندارند.

دقیقا نقطه عطف فیلم همین بچه‌ها هستند؛ پدر و مادری که مسئول حفظ جان فرزندان‌شان هستند. در پرخطرترین زمانی که ممکن است کسی زندگی کند. ماجرا این طور روایت می‌شود که ما رفته رفته با محیط آشنا می‌شویم؛ با باید‌ها و نبایدهای زندگی در این چنین پرخطر دنیایی. در لحظاتی از فیلم ما آنچنان با شخصیت‌ها همذات‌پنداری می‌کنیم که خودمان هم غرق در سکوت تنها صدای تپش قلبان را می‌شنویم.

ما تمام مدت همراه یک خانواده‌ایم و هرآنچه باید هیجان زده‌مان کند یا حتی کمی بترساند مان را با این فیلم تجربه خواهیم کرد. یک مکان ساکت محصول سال ۲۰۱۸ است که در همان سال هم از نظر منتقدان در گروه فیلم‌های منتخب سال امتیازی مناسب قرار گرفت.

